

چپ محور مقاومتی: یک تبیین کمونیستی

(با اشاره به کانال تلگرامی "کردستان پالیسی"، رسانه‌ی عدالت خواهان کردستان)

ارغوان عبدی

مادام که افراد فرا نگیرند در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی، منافع طبقات مختلف را جستجو کنند، در سیاست همواره قربانی سفیهانه‌ی فریب و خودفریبی بوده و خواهند بود. طرفداران اصلاح و اصلاحات تا زمانی که پی نبرند که هر مؤسسه‌ی قدیمی، هر اندازه هم بی‌ریخت و فاسد به نظر آید متکی به قوای طبقه‌ی از طبقات حکم فرما است، همواره از طرف مدافعین نظم قدیم تحمیق می‌گردند. و اما برای در هم شکستن مقاومت این طبقات فقط یک وسیله وجود دارد: باید در همان جامعه‌ای که ما را احاطه نموده است آن نیروهایی را پیدا کرد و برای مبارزه تربیت کرد و سازمان داد که می‌توانند بر حسب موقعیت اجتماعی خود باید- نیرویی را تشکیل بدهند که قادر به انهدام کهن و آوردن نو باشند.^۱

امپریالیسم امتداد منطق درونی سرمایه است در سطح گلوبال و در طراز سیاست، و سرمایه‌داری گلوبال بدون امپریالیسم‌اش نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. بنابراین امپریالیسم آن بخشی از کلیت است که بدون درک چستی و وهله‌های متفاوت آن، نمی‌توان مبارزه‌ی طبقاتی و سیاست صحیح طبقاتی-کمونیستی را پیش برد. هم‌چنین لازم به ذکر است که سنخ کنونی امپریالیسم که در دولت-ملت آمریکا تجسد یافته و به واسطه‌ی بورژوازی‌های ملی میانجی‌مند می‌شود، در وهله‌ی کنونی دچار افول هژمونی گشته است.^۲ بر بستر ژرفش افول هژمونی امپریالیسم آمریکا، نظم کنونی توان بازیابی هژمونی از دست‌رفته‌اش را

^۱ سه منبع و سه جزء مارکسیسم، لینن. مجموعه‌ی آثار لینن، ترجمه‌ی محمد پورهرمزبان؛ جلد اول، صص ۷۶ و ۷۷، انتشارات فردوس.

^۲ برای بررسی دقیق مسئله‌ی افول هژمونی امپریالیسم آمریکا، نگاه کنید به: «ادیسه‌ی امپریالیسم (سنخ‌شناسی، تکرار افول و فعلیت خاص انقلاب) از پویان صادقی و «سوریه و رنال پلتیک کمونیستی» از بابک پناهی و فرزانه عباسی، هر دو منتشر شده در فضای مجازی.

ندارد و تنها امکان باقی مانده برای کاپیتالیسم، سازمان‌دهی مجدد سرمایه‌داری در قالب نظامی نوین و عالی‌تر است. نظم کهنه‌ی کنونی که گفتمان‌ش دچار ترک و شکاف شده است، بستر مادی چرخش به سمت راست افراطی و نهایتاً فاشیسم را هرچه‌بیش‌تر دارد مهیا می‌کند. علاوه بر دو گرایش سرحدی موجود برای بورژوازی یعنی از یک سو، بازیابی نظم سرمایه‌دارانه در یک سطح نوین و از سوی دیگر، ظهور فاشیسم با هدف پاییدن این نظم فعلی، یک امکان نیز در چنین بستری وجود دارد، امکانی برای پرولتاریا و متحدینش: کمونیسم. به تبع این امکان، وظایفی پیش پای کمونیست‌ها قرار دارد که برای مای کمونیست ایرانی علاوه بر مبارزه با نیروهای خواهان بازگشت به مدار امپریالیستی، که پس از استحاله‌گرایی دوم خردادی و انقلاب مخملی ۸۸، اکنون تجربه‌ی براندازی ۱۴۰۱ را در جنبش‌معرکه‌ی "زن، زندگی، آزادی" (زآ) در چنته دارند، مبارزه با روی دیگر سکه‌ی سیاست بورژوایی، یعنی نیروهای طرفدار محور مقاومت، است.

محور مقاومت بر بستر شکاف ج ۱ و آمریکا شکل گرفته است، ولی قابل تقلیل بدان نیست. این بیان سیاسی نوین بورژوازی ایران است که با تبارز افول هژمونی امپریالیسم شکل گرفته و با ژرفش هرچه‌بیش‌تر آن سر و شکل دقیق‌تر و مشخص‌تری پیدا می‌کند. چپ محورمقاومتی که دچار خبط زنده بودن ۵۷ است، محورمقاومت را ادامه‌ی ۵۷ تعبیر می‌کند و لذا تحرکات و اقدامات منطقه‌ای آن را در قسمی ضدامپریالیسم بازتعریف و خوانش می‌کند و با کله درون آن می‌پرد. در راستای وظیفه‌ی پیش‌گفته، این متن قصد و تلاش دارد تا بیان و زبان جدید بورژوازی را که همان گفتمان محور مقاومت است، بکاود و از خلال آن به یکی از تازه‌ترین تریبون‌های چپ محور مقاومتی در کردستان یعنی کانال تلگرامی "کردستان پالیسی" بپردازد. این کانال تلگرامی که چندی پیش به‌عنوان "رسانه‌ی عدالت خواهان کردستان" تأسیس شده است، در خصوص موضوعات متفاوتی مانند سبک کار NGO ای، غزه و مبارزه‌ی فلسطینیان، اخبار مربوط به تعیین حداقل مزد و ... مطالبی را منتشر کرده است که اهتمام شده این موضوعات از نگاه کمونیست‌ها بررسی و گرایش به و ارتباط مطالب آن‌ها با بورژوازی ملی ایران نمایان گردد.

آغاز از سنخ مشخص امپریالیسم

سرمایه به‌مثابه منطق شیء‌واره‌ساز و انتزاع خودگستر، همواره حامل تضادی بنیادین است. این تضاد در تمامی سطوح انکشاف منطق ارزش حضور دارد، ظهور می‌یابد. بازتولید این تضاد، مقاومت‌هایی را از طرف امر بیرونی موجب می‌شود؛ این مقاومت‌ها، منطق ارزش را وامی‌دارد که برای غلبه بر آن‌ها، به دنبال راه‌حلی باشد. این راه‌کارها به‌مثابه پدیدار و سطح نمادین، در واقع ضامن پاییدن ذات تضادمند ارزش است. اما به‌واسطه‌ی ذاتی بودن و درون‌ماندگاری تضاد منطق ارزش، پدیدار و سطح نمادین، دچار عدم کفایت شده و با بازگشت تضاد بنیادین، دچار شکاف می‌شوند. دقیقاً به دلیل همین عدم کفایت نمادین منطق ارزش

است که سیاست سرمایه‌دارانه وارد می‌شود و از پی آن، طراز دولت سرمایه‌دارانه و امپریالیسم ظاهر می‌شوند. بنابراین دولت در سرمایه‌داری به‌مثابه مازاد منطق شکاف‌دار ارزش در سیر تکوین این منطق و برای غلبه بر مقاومت آحاد سرزمینی در برابر فرآیند پرولتریزاسیون و انباشت بدوی، به منصفی ظهور می‌رسد. لذا این‌جا همین منطق شیء‌واره‌ساز است که در سطح امر واقع و در سطح تاریخی عمل می‌کند و حد زدن این منطق، موجد دولت و امپریالیسم نیز می‌شود. پس تکوین دولت‌ملت، میانجی ضروری سیر انکشاف منطق ارزش است و به‌واسطه‌ی همین میانجی، بر مقاومت در برابر فرآیند انباشت بدوی غلبه می‌شود. بنابراین تکوین دولت‌ملت، شرط لازم انباشت در چارچوب سرزمینی است. با گسترش انباشت در فرآیند تکوین منطق ارزش درون جغرافیای یک دولت‌ملت، اضافه‌انباشتی شکل می‌گیرد که به منظور جلوگیری از بحران ناشی از آن، یک پاسخ اساسی سرمایه‌دارانه به چنین وضعیتی، «عملیات خروج از سرحدات و صدور خود سرمایه» است. «این خروج و صدور و تثبیت گلوبال» سرمایه، زمینه‌ی مادی امپریالیسم است و «امپریالیسم منطقاً درون آن حکم شده است.» امپریالیسم از درون این زمینه‌ی عام ظهور می‌یابد. بنابراین خود امپریالیسم نیز بر زمینه‌ی انکشاف منطق ارزش در ساحت گلوبال قابل درک است. پس همان‌گونه که دولت‌ملت، حد منطق ارزش به منظور پابیدن خود این منطق در یک جغرافیای مشخص است، امپریالیسم نیز مازاد سیاسی منطق ارزش در ساحت گلوبال است و این مازاد سیاسی در یک دولت‌ملت خاص تجسد پیدا می‌کند. «در هر دوره‌ی مشخص از تطور سرمایه، تجسد این مازاد در کشوری مشخص است که به جمیع علت‌ها و از پس یک دوران تاریخی مملو از نزاع‌های طبقاتی پیش‌رو و ارتجاعی و نیز جدال‌های سیاسی و نظامی و ایدئولوژیک، در این مقام زعامت و قیادت نشسته است.»^۳ بنابراین منطق ارزش، این‌گونه به تکوین سطوحی می‌پردازد که امپریالیسم نیز یکی از این سطوح تکوینی است. اما این هستی منطقی، در سیر انکشاف منطق ارزش، هستی "درزمانی" پیدا می‌کند و در این سطح، شاهد دوره‌بندی‌های مختلف و سنخ‌های متفاوت امپریالیستی هستیم. بدون درک سنخ مشخص امپریالیسم در هر دوره‌ای، اتخاذ سیاست صحیح کمونیستی امکان‌پذیر نیست.

فرآیند انباشت بدوی و پرولتریزاسیون در ابتدا، هم‌زمان با یک دوره‌ی گذار به سمت سرمایه‌داری در شکل کارگاهی و مقاطعه‌کاری آن است. این دوره که مبتنی بر تولید کارگاهی و برون‌سپاری بود، منجر به شکل‌گیری تجارت اقلام مورد نیاز عموم شد. نوع مواجهه‌ای که به‌واسطه‌ی این نوع سرمایه‌داری با خارج وجود داشت، شکلی از استعمار بود که به "امپریالیسم مبتنی بر استعمار مرکانتیلیستی" مرسوم است. بنابراین این نظام امپریالیستی که در "ولایات متحده‌ی هلند" تجسد یافته بود، هم‌زمان با شروع فرآیند پرولتریزاسیون و انباشت بدوی در اروپای غربی است. این سنخ از امپریالیسم با وارد شدن به دوران

^۳ در خصوص بحث امپریالیسم و دوره‌بندی آن، بنگرید به «ادبیه‌ی امپریالیسم؛ (سنخ‌شناسی، تکرار افول و فعلیت خاص انقلاب)» از پویان صادقی، منتشر شده در فضای مجازی. تمامی ارجاعات این بخش، از همین نوشته است.

مالیه‌گرایی به صدور سرمایه، علی‌الخصوص به انگلستان، پرداخت. بنابراین بر بستر صدور سرمایه که پاسخی به بحران اضافه‌انباشت بود، سنجی دیگر از امپریالیسم تکوین یافت که در بریتانیا تجسد پیدا کرد: "امپریالیسم مبتنی بر استعمار نظام‌مند". در این دوره صنعت در اقتصاد تسلط می‌یابد و سیطره‌ی صنعت، نیازمند کالای نیروی کار در سطح جهانی است و بر این اساس، خصلت اصلی این دوره توسعه‌ی تولید سرمایه‌دارانه در اروپای غربی و پرولتریاسیون و انباشت بدوی در سطح جهانی بود. امپریالیسم مبتنی بر استعمار نظام‌مند، در تلاش برای تصرف سرزمینی بود و هژمونی خود را بر مبنای سرزمین‌گرایی گستراند. این سنخ از امپریالیسم که هم‌بسته با حاکمیت کمپرادوریسم در مستعمرات و نیمه‌مستعمرات بود، تا جایی می‌توانست به حیاتش ادامه دهد که فرآیند انباشت بدوی هنوز تکوین دولت‌ملت‌ها را ضروری نساخته بود. در این دوره نیز، با ظاهر شدن بحران، امپریالیسم ناگزیر از رو آوردن به دوره‌ی مالیه‌گرایی گردید که این فرآیند به سرریز سرمایه‌ها به ایالات متحده‌ی آمریکا منجر شد و سنجی دیگر از امپریالیسم سر بر آورد: "امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی‌های ملی". این سنخ آمریکایی از یک سو به لحاظ گفتمانی بر پاشنه‌ی دال‌هایی نظیر "دموکراسی"، "حقوق بشر" و "آزادی" می‌چرخد و از سوی دیگر بر بورژوازی‌های ملی و استقلال دولت‌ملت‌ها ابتننا دارد.

برخلاف امپریالیسم مبتنی بر استعمار نظام‌مند، در امپریالیسم آمریکایی، دیگر نمی‌توان از جنبش‌های ملی-انقلابی و ناسیونالیسم رهایی‌بخش سخن راند؛ زیرا که این سنخ مشخص امپریالیسم در دوره کنونی، پیشاپیش این جنبش‌ها را در چارچوب خودش حد زده و امکان هرگونه اعتلای انقلابی را از آن‌ها سلب کرده است.^۴ اعاده‌ی بورژوازی ملی در قرن آمریکایی به شکل وارونی، اعاده‌ی خود امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی‌های ملی است. در شکل پیشین امپریالیسم، خروج از مدار امپریالیستی، امکان اعتلا به سمت سوسیالیسم را در برداشت اما با ظهور امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی‌های ملی، علاوه بر این که امکان اعتلا

^۴ خوب است در این جا اشاره‌ای گذرا کنیم به بوالهوسی نویسنده‌ای که ادعای کاوش بر اساس ماتریالیسم تاریخی دارد. حنا در ورق‌پاره‌ای که به نام نقد بیرون داد می‌نویسد: «او [پویان صادقی] صحبت از مابه‌ازای کمونیستی نداشتن جنگ ملی و حق تعیین سرنوشت ملل می‌کند و ارتجاعی بودن این سیاست را حکم می‌کند. اما صحیح آن است که بر ناممکن بودن جنگ ملی تأکید کنیم و ... ناممکن بودن ناشی از تکامل مناسبات تولید و تغییر شرایط تاریخی مادی است. ... درباره‌ی حق تعیین سرنوشت ملل نیز ماجرا مشابه است.» (پویان صادقی و فقدان ماتریالیسم تاریخی، صص ۱۹ و ۲۰) نویسنده‌ی هوس‌باز لیچارگو، در ۱۵ ماه بعد و در نوشته‌ای دیگر، چنین به غلط کردن می‌افتد: «پیش‌تر اشاره شده بود که جنگ ملی دیگر ناممکن است، اما باید این نتیجه را تصحیح کنیم. چرا که کشورهایی هنوز وجود دارند که مناسبات سرمایه‌دارانه در آن‌ها تثبیت نشده است ... بنابراین در این کشورها امکان روی دادن جنگ و انقلاب ملی هست.» (تحولات اجتماعی نیجر، ص ۷) عجب! در نوشته‌ی اول حنا مدعی ماتریالیسم تاریخی، کل جهان را "بررسی مادی" کرده و در وجیزه‌ی بی‌ماه‌اش حکمی صادر می‌کند و ۱۵ ماه بعد، می‌گوید که "حواسم به برخی جاها نبوده و قبلاً گزافه گویی کرده‌ام."

چنین مستغرق بودنی در جهان فاکت‌ها و لحاظ نکردن دوران‌ها و گرایش‌ها و منطق‌گرایش‌ها و چنین بی‌نظریه و عاری از منظر کلیت‌مدار بودن، موجب می‌شود که یک مدعی توخالی لاف‌زن، در برخورد با هر واقعه کل بافته‌اش به هم بریزد و حکمی متفاوت صادر کند. بگذریم از این موضوع که چه ابلهانه است هنوز کسی گمان دارد کشورهایی هستند که سرمایه‌داری در آن‌ها هنوز تثبیت نشده است. مارکسیسم متد نزدیکی به واقعیت است؛ مارکسیسم دانش قاره‌ی تاریخ است؛ مارکسیسم علم مبارزه‌ی طبقاتی است. اما در دست اباطیل‌بافانی چون حنا، ابزار می‌شود برای آونگ و الاکلنگ‌بازی بچگانه، که نتیجه‌اش دوری هر چه پیش‌تر است از واقعیت؛ نتیجه‌اش گم شدن است در پستی و بلندی‌های جغرافیای تاریخ؛ نتیجه‌اش کاستن مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا است به ورکرسیمی میان‌مایه و دنباله‌روانه.

بدون مبارزه با بورژوازی ملی گرفته شد، هم‌چنین یکی از شروط هژمون شدن این سنخ جدید امپریالیسم، ارائه‌ی پاسخ سرمایه‌دارانه به همین جنبش‌های ملی-انقلابی بود. پس یکی از میانجی‌های تحقق این شکل از امپریالیسم و هژمون شدن آن، حمایتش از جنبش‌های ملی بود؛ البته تا آن‌جا که امکان اعتلا به سمت سوسیالیسم و ظهور سویه‌های سوسیالیستی در این جنبش‌ها وجود نداشته باشد.

داستان‌سرایی سرمایه

چنان‌چه بیان شد، سرمایه‌انتراعی خودپو و منطقی شیء‌واره‌ساز است که روابط انسانی را به روابط بین اشیاء تبدیل می‌کند؛ این منطق در فرایند خود‌گسترش، ناگزیر از تکوین سطوح انتزاعی دیگری است. این سطوح انتزاعی به دلیل تضادمند بودن ذات است که متجلی می‌شوند تا اشاره رفتن تضاد و بروز بحرانی‌اش را به تعویق بیندازند. بنابراین منطق ارزش در سطح انضمامی عمل می‌کند. این عمل در سطح تاریخی به واسطه‌ی متجلی شدن پدیدارهایی است که واقعیات کاذب را شکل می‌دهند و خود به بنیان ایدئولوژی بدل می‌شوند. این سطح به واسطه‌ی تعویق تضاد، حامی امر واقع است و به دنبال حل تضاد در ساحت نمادین است؛ اما تضاد در سطح امر واقع حل نشده باقی می‌ماند و این دوباره باز می‌گردد و سطح نمادین را دچار تنش می‌کند. پس این سطح نمادین که به دنبال تعویق تضاد است، با بازگشت تضاد، کفایت خود را از دست می‌دهد. این‌جا سرمایه‌ناگزیر از داستان‌سرایی و قصه‌پردازی می‌شود. قصه و داستان دقیقاً همان "گفتمان بورژوازی" است که می‌آید تا لکنت و گپ ناشی از بازگشت تضاد را پوشاند. در سطح گفتمانی و فانزیک است که امپریالیسم مبتنی بر استعمار نظام‌مند بریتانیایی حول دال‌های "پیشرفت" و "تمدن"، نظام استعماری‌اش را بنا می‌نهد و در زمانه‌ی آمریکایی، دال‌های مرکزی این گفتمان می‌شود آزادی، دموکراسی و حقوق بشر. بنابراین تمامی این دال‌ها در زمانه‌ی ما چیزی نیست به غیر از ساحت گفتمانی‌ای که آمده است تا تضاد را به تعویق بیندازند و لکنت زبان بورژوازی را پوشانند. اما بر بستر افول هژمونیک، این سطح گفتمانی ترک برمی‌دارد. بر بستر افول هژمونی امپریالیسم آمریکا، دو گرایش و یک امکان در وضعیت نمودار می‌شود. نتیجه‌ی افول هژمونی «برای بورژوازی صاحب گفتمان کلیت پیشین، شیزوفرنی‌ای است که در مسیری سرشار از پیوستار و انقطاع به سمت یک فاشیسم تمام عیار حرکت می‌کند»^۵ گفتمان لیبرالیستی وفادار به نظم و جهان معنایی آمریکایی در وهله‌ی افول، نیز دچار سرایشی و سقوط می‌شود و همین امر بستر گرایش توده‌ای سوژه‌ی منقاد جامعه‌ی مدنی به سمت فاشیسم می‌گردد. «فاشیسم چیزی نیست

^۵ «کلیت و ترومولوفه‌ای نوین (علیه و سوسه‌ی سرنگونی)»، پویان صادقی، ص ۲، منتشر شده در فضای مجازی.

جز یک هذیان بورژوازی و عدم عقلانیت سرمایه‌دارانه‌ی متشکل که غایت منطقی هر فرآیند افول هژمونیک است»^۶ و از مصادیق آن نیز ظهور نیروهای راست افراطی در کشورهایی نظیر آرژانتین، هلند، پرتغال و ... است و قبل از آن‌ها نیز ترامپسیسم، تبارز و نمود این گرایش بود و در آینده نیز قطعاً و تحقیقاً نضج و نمو در جای‌جای کره‌ی ارض خواهند داشت. در فضا سیاسی ایران نیز شاهدیم که پس از شکست جنبش زآ چگونه گفتمان راست افراطی و شبه‌فاشیستی در حال رشد است.

علاوه بر این گرایش و با توجه به این که «امپریالیسم هم‌بسته‌ی کاپیتالیسم است»، با افول هژمونی امپریالیسم آمریکا که زمینه مادی آن «گرایش نزولی نرخ سود» و از کار افتادگی الگوها و نهادهایی است که نظم امپریالیستی به میانجی آن‌ها چرخه‌ی کاپیتالیسم گلوبال را تضمین می‌کرد، نیرویی دیگر در وضعیت جان می‌گیرد که به دنبال پاسخ کاپیتالیستی بدیلی به بحران‌های به وجود آمده برای کاپیتالیسم گلوبال است. زیرا افول هژمونی چنان‌چه امکانی برای گسست در یک پیوستار سرمایه‌دارانه است، گرایشی نیز برای تداوم این پیوستار در «طرازی عالی‌تر» را ممکن می‌کند و این است دیالکتیک وضعیت. این گرایش علاوه بر این که در قامت جهانی و در سطوح اقتصادی و نظامی توسط قدرت‌هایی نظیر چین و روسیه، پیش‌تازی می‌کند، در منطقه‌ی خاورمیانه نیز تحت عنوان «محور مقاومت» به رهبری ج.ا.ا در حال رشد است. بنابراین محور مقاومت بخشی از همان گرایشی است که به دنبال پاسخ بورژوازی به بحران‌های موجود در نظم امپریالیسم آمریکایی است و این گرایش در داخل ایران با تکیه بر دال‌های گفتمانی‌ای نظیر «امنیت ملی»، «عدالت» و ... توانسته است جناح‌های مختلفی را در بر گیرد. محور مقاومت، ج.ا.ا در فردای شکست انقلاب ۵۷ نیست، محور مقاومت گفتمان ج.ا.ا است، وقتی کرانه‌های فرآیند افول هژمونی در فرآیند ضرورت هستی سیکلیک منطبق ارزش، به منصفی ظهور رسید. جناح چپ این گرایش را که «چپ محور مقاومت» می‌نامیم، اگرچه تا این مقطع فعلاً تا حدود زیادی در سطح فضاها‌ی روشنفکری باقی مانده است، اما با تأکید بر دال‌هایی نظیر عدالت، توزیع عادلانه‌ی ثروت و مبارزه با فساد، به دنبال دست و پا کردن نیروهایی از میان طبقه‌ی کارگر است برای تقویت همان «امنیت ملی» که در وهله‌ی نهایی چیزی بیش از امنیت برای فرآیند انباشت سرمایه نیست. با از رونق افتادن سکه‌ی براندازی پس از معرکه‌ی زآ و تضعیف توان این جریان برانداز، چنین تبیین شد که محور مقاومت می‌تواند بیش از پیش به یارگیری و گسترش نفوذ گفتمانی خود پردازد.

هم‌چنین و بر همین بستر، یک آبرامکان نیز وضعیت برای پرولتاریا به ودیعه گذاشته است که همان کمونیسم است و تنها با تکیه بر آن و پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی است که می‌توان بر لیبرالیسم در حال افول، فاشیسم و راست افراطی در کمین و نیز بورژوازی بدیل در حال عروج فائق آمد.

^۶ همان، ص ۳.

مورد "کردستان پالیسی"

از آن جا که تلاش‌های امپریالیسم برای رجعت دادن ایران به مثابه‌ی عضو مخروج از مدار امپریالیسم آمریکا، ثمر نداد و در بستر افول هژمونی دیگر بعید است که به سرانجامش برسد، و بدین نهج، از آن جا که نیروهای خواهان بازگشت به مدار امپریالیسم دیگر از آن توان سابق برخوردار نیستند، این نیروهای مقابل جریان پروغرب بودند که توانستند در صحنه‌ی سیاست ایران حضور پررنگ‌تری بیابند. به گونه‌ای که دوگانه‌ی اصلاح‌طلب‌اصول‌گرا که میل به بازگشت به مدار امپریالیستی و مقاومت در برابر این بازگشت را نمایان می‌ساخت، می‌رود تا به دوگانه‌های دیگری تغییر یابد. این دوگانه‌ی جدید از یک سو کم‌رنگ شدن رانه‌ی بازگشت به مدار در میان کلیت بورژوازی ایران و از سوی دیگر تلاش برای جذب رضایت‌مندی توده‌ها، علی‌الخصوص طبقه‌ی کارگر، توسط گرایش‌های نوین را نشان می‌دهد. بر بستر همین دوگانه‌ی جدید است که جناح چپ محور مقاومت نیز به یکی از نیروهای سیاسی‌ای بدل شده است که بر عدالت، فسادستیزی و ... تأکید می‌کند. محور مقاومتی‌ها در تریبون‌هایی مانند "جدال" علی‌علیزاده^۷ تأکید بر بحث "امنیت ملی" دارند؛ هم‌چنین طیف‌های طرفدار محور مقاومت جریان‌های "فسادستیزی" هستند به سبک و سیاق رائفی‌پور؛ نیز محفلی بود که پیش‌ترها مهدی گرایلو نمایندگی آن را می‌کرد و در ابتدا معتقد بود که خود نفس مقاومت ج.ا.ا در برابر «امپریالیسم» آمریکا، اعتلا به سمت سوسیالیسم را ممکن می‌گرداند و بعدتر همین مقاومت را بدون افق آن (چه اعتلایابنده باشد و چه نباشد) کافی دانست؛ سوسیالیست‌های سابق هم هستند که از خواب زمستانی بیدار شده‌اند (نظیر نشریه‌ی دانش و مردم) و اکنون به آغوش مقاومت خزیده‌اند. به حکم شرایط مادی فضای سیاست در ایران و منطقه، این گرایش در بستر فضای سیاسی کردستان نیز به وجود آمد است: کانال تلگرامی "کردستان پالیسی". این کانال آن‌چنان که تا به حال پیداست، بر سیاق همان پدرخوانده‌هایش، به دنبال نقد و جوه "نئولیبرالیسم" و "فساد" در سیاست‌های اقتصادی ج.ا.ا و در دستگاه‌های حاکمیتی آن است تا با چنین حربه‌ای، بورژوازی ملی و ماهیت نظام ج.ا.ا را که همان سرمایه‌داری است، از مظان اتهام برهاند و بحران را به اقدامات عناصری فاسد در درون این دستگاه فرو بکاهد.

این کانال تلگرامی، با نقد مسائلی نظیر سبک کار INGO، که تشنه‌ی رسوایی این سبک کار جنبش‌گرایانه‌ی برآمده از جامعه‌ی مدنی از مدت‌ها قبل از زآ از بام افتاده، و با سوار شدن بر موج پریشان‌گویی نیروهای برانداز، می‌خواهد نعل گندیده‌ی بورژوازی را به دوش بکشد و با ارائه‌ی جادویی جدید که این بار "عدالت‌خواهی" و "فسادستیزی" است، به چشم کارگران خاک‌پاشد. این کانال از همان سرمقاله گرفته تا اشک و غیظ‌شان برای غزه، همین رویکرد را به نمایش می‌گذارد. در سرمقاله‌ی

^۷ در خصوص نقد نگاه علی‌علیزاده به متون زیر مراجعه کنید: «افول هژمونی، مبارزه‌ی طبقاتی و جدال» از سیاوش حق‌جو، «پرستاران و تضاد کار مزدی-سرمایه (۲)» (در نقد گفتگوی جدال با خانه‌ی پرستار) از کیوان معینی و «یک بستر و دو گفت‌وگو (درباره‌ی مناظره‌ی علی‌زاده و غنی‌نژاد)» از مهرداد یوسفی، که هر سه نوشته در فضای مجازی انتشار یافته‌اند.

آن مشاهده می‌شود: «چه تخصصی کردن آن [سیاست] به وجهی افراطی و چه عامه‌پسند کردن آن خطراتی در پی دارد. اولی باعث سیاست‌زدایی از جامعه، و دومی ابتذال‌هایی هم‌چون سلبریتیسم سیاسی، **گله‌وار کردن توده** و صنعتی‌سازی و تجاری کردن بخشی از علوم انسانی را در پی خواهد داشت. سیاست امری همگانی است، اما "همگانی" که **همه‌ای در هم تنیده** و با کنش‌های آگاهانه‌ی متقابل باشند. هدف ما این است که با پرهیز از هر دو سوی گرایش‌های مذکور، به بازپس‌گیری امر از دست رفته [خود سیاست]، یاری رسانیم.»^۸

این جا دم خروس‌شان بیرون می‌زند. حتی آن‌جایی که به دنبال تن زدن از سیاست غالب هستند، می‌خواهند جلوی "گله‌وار کردن توده" را بگیرند و آن همگانی که به دنبال تحققش هستند، همان "همه‌ی در هم تنیده" ای است که در آن دیگر خبری از مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه کلیت سرمایه‌داری نیست، بل که به دنبال احراز همه‌ای است که در آن، سرمایه‌دار و کارگر "در هم تنیده" باشند و نهایتاً صرفاً به دنبال زدودن "همه‌ای" است که افق به‌هم‌آمدن شکاف ج.ا.ا. و آمریکا را چراغ راه خود قرار داده است. پس سیاستی که این کانال به دنبالش است، چیزی بیش‌تر از همان سوژه‌ی منقاد ساختار سرمایه، اکنون در جامعه‌ای دیگر، یعنی سوژه‌ای خواهان اقتدار ملی بورژوازی ایران نیست. این در هم تنیدگی، بزک‌شده‌ی همان برابری صوری و حقوقی بورژوایی است که سرمایه‌دار و کارگر را در کنار هم و به‌عنوان شهروندان برابر در مقابل قانون در بستر جامعه‌ی مدنی، یعنی ساحت برابرها، می‌خواهد. همان جامعه‌ی مدنی‌ای که روزی سر در سودای پیوستن به غرب داشت، اکنون می‌رود تا به همت همین چپ‌های محور مقاومتی، به شهروندان برابر حافظ منافع سرمایه‌داری ج.ا.ا. بدل شود. «اگر اولی [چپ سرنگونی طلب] خواستار جنیندن طبقات کارگر و زحمتکش به نام دموکراسی خواهی و معیشت و یا حتی شوراگرایی است، دومی [چپ محور مقاومتی] خواهان مداومت استیلا و هژمونی بورژوازی و سرکوب جنیندن است. اگر اولی طبقات کارگر و زحمتکش را برای تکمیل بازگشت به مدار امپریالیسم می‌خواهد، دومی آن را به تمامی سر در گریبان، اقتصادی-صنعتی و در راه "مقاومت" علیه بازگشت.»^۹

در نتیجه‌ی انقلاب ۵۷، ج.ا.ا. برای حفظ منطق ارزش، ناگزیر از فاصله گرفتن از امپریالیسم شد تا موج انقلاب، مناسبات سرمایه در این خطه را به نابودی نکشاند.^{۱۰} بر همین بستر و تحت تأثیر خروج بورژوایی از مدار، نیروهایی خواهان بازگشت به مدار امپریالیستی به وجود آمدند که صحنه‌ی سیاست ایران متأثر از تلاش این نیروها برای بازگشت بوده است. تلاش این جناح بورژوایی که تبارز سیاسی‌اش در داخل ایران، جریان اصلاح‌طلبی، جنبش سبز بوده است، در جهت به برهم آوردن شکاف میان

^۸ کانال تلگرامی کردستان پالیسی، سرمقاله، عبارات داخل [] و تمامی تأکیدها در این بخش و تمام متن، از ماست.

^۹ «ضد احاله (علیه التقاط و نیز عدالت خواهی)»، پویان صادقی، ص ۵، منتشر شده در فضای مجازی.

^{۱۰} در ارتباط با بحث تبیینی و تفصیلی در خصوص خروج بورژوایی ج.ا.ا. از مدار جاذبه‌ی امپریالیسم آمریکا نگاه کنید به: «مساحی جغرافیای سیاست (ترسیم خطوط)»، پویان صادقی، منتشر شده در فضای مجازی.

ج.ا.ا و امپریالیسم متمرکز بود و به دلیل ناکامی در تحقق بازگشت به طُرُق استحاله‌گرایانه و انقلاب مخملی، براندازی به سرخط سیاست اغلب آنان بدل شد. تا قبل از خیزش‌های بی‌پیرایه‌ی ۹۶ و ۹۸، اپوزسیون برانداز خواهان بازگشت نیز ناگزیر از ایفای نقش در زمین سیاست‌ورزی اصلاح‌طلبان و پذیرش سیادت این طیف بود؛ چرا که اصلاح‌طلبان و اپوزسیون داخل ج.ا.ا، نمایندگان «شایسته‌ای» برای کارگزاری چنین سیاستی بودند. اما با تشدید فرآیند افول هژمونی امپریالیسم آمریکا و عدم امکان بازگشت به طرق پیش‌گفته، براندازی به راهکار اصلی نیروهای خواهان بازگشت بدل شد و این‌بار این اصلاح‌طلبان سابق بودند که از پی براندازان روان می‌شدند. در حال و هوایی که امپریالیسم دیگر توان سابق را برای جذب عضو مخروج از مدار سرکردگی از طریق استحاله و یا انقلابات مخملی با کارگزاری برخی جناح‌های بورژوازی ندارد، راهکار براندازی به سیاست اصلی‌اش بدل می‌شود که در این شرایط مشخص به چیزی جز انهدام بی‌معنای اجتماعی نخواهد انجامید.

در کنار این عوامل، اکنون امپریالیسم حتی در قالب جنگ‌های بازیابی هژمونی نیز، امکان اعاده‌ی عضو مخروج را ندارد و در نمونه‌ی سوریه، جنگ بازیابی هژمونی به شکست انجامید. در چنین زمینه‌ای، بورژوازی ایران نیز، با مشاهده‌ی ناکامی‌های امپریالیسم و کم‌سو شدن افقش و نیز توان تخریبی آن در از بین بردن زیرساخت‌های ضروری برای انباشت سرمایه در کشورهای مخروج از مدار و هم‌چنین پیش‌روی‌های نیروهای محور مقاومت در منطقه از جمله حضور ج.ا.ا در جنگ سوریه و در نهایت شکست امپریالیسم در جنگ بازیابی هژمونی در این کشور^{۱۱}، هرچه‌بیش‌تر ناگزیر از و متمایل به گردش به سمت افق سیاسی دیگری می‌شود؛ گردش که طی آن امکان حفظ ملزومات انباشت سرمایه از جمله زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی، قابل دسترس‌تر است و هم‌چنین نوید ایفای نقش جدیدی در فردای عروج "امپریالیسم مبتنی بر کانون‌های منطقه‌ای"^{۱۲}، را برای این بورژوازی به ارمغان دارد. بنابراین بورژوازی با «قوای دماغی» و «درک غریزی» خود، عدم امکان بازگشت به مدار امپریالیستی را می‌بیند و برای حفظ و گسترش بنیان‌هایش، به جهتی دیگر متمایل می‌شود. این تغییر جهت، با غروندهایی نسبت به ج.ا.ا نیز همراه است و ادا و اطوارهای بورژوازی برای دولت نیز، به واگذاری امتیازات بیش‌تری از قبیل افزایش و تسریع روند خصوصی‌سازی‌ها، شل کردن افسار در مسئله‌ی تعیین دستمزد و ... می‌انجامد.

به این ترتیب جامعه‌ی مدنی نیز با توجه به ماهیتش از این تغییر متأثر می‌شود. در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، استثمار و اخذ ارزش اضافی به سیاق جوامع طبقاتی پیشین نیست. اگر در شیوه‌های برده‌داری و فئودالیسم، استثمار شکلی آشکار داشت، این استثمار در سرمایه‌داری توسط پرده‌ای پوشیده می‌شود. ساتری که تحت لوای دموکراسی، برابری، آزادی، فردگرایی و ...، طبقاتی بودن جامعه را پنهان و در عوض شهروندان برابر در مقابل قانون را تکوین می‌دهد. این ساتر همان جامعه‌ی مدنی است

^{۱۱} حملات ایران به پایگاه نظامی آمریکا در عراق (عین الاسد) و حمله‌ی موشکی متأخرش به اسرائیل، حملات اخیر حوثی‌های یمن به کشتی‌ها و ناوهای آمریکایی و انگلیسی در دریای سرخ و ... نمونه‌های چندی دیگرند از این موضوع.

و منطق ارزش ناگزیر از تکوین این سطح است تا تضاد بنیادین کار و سرمایه را بپوشاند و به این ترتیب هژمونی طبقه‌ی حاکم به لحاظ اقتصادی سیاسی تثبیت گردد.

هم‌زمان با افول هژمونی امپریالیسم آمریکا، افول گفتمان لیبرال-امپریالیستی که بر جامعه‌ی مدنی ایران نیز چنبره انداخته بود، آغازیدن گرفت. مؤمنان ایرانی این گفتمان، در نسبت با افول زعیم امپریالیستی‌شان نابینا بودند و هر بار با ارجاع مسئله به پدیدار، در حفظ نظم مطبوع‌شان، پیگیرتر از قبل، به جان عوامل پندارین این افول گفتمان نظیر احمدی‌نژاد می‌افتادند. جامعه‌ی مدنی لیبرال در ایران بر بستر نزاع ج.ا.ا با امپریالیسم آمریکا در بزنگاه‌های مختلف، میل به بازگشتش را نمایان می‌ساخت. یک بار پشت سر خاتمی و جنبش اصلاح‌طلبی، خواهان بازگشت از طریق مذاکره و زیر لوای "گفتگوی تمدن‌ها" بود و دیگر بار رنگ عوض کرد و در قالب جنبش سبز و انقلاب مخملی با اردو کشی خیابانی به دنبال تحقق این رویای دیرینه می‌گشت. اما این بار هم موفق به پیوستن به «بهشت موعود آمریکایی» نبودند. دگر بار، اما این امپریالیسم بود که به دنبال افول هژمونی خود و از کار افتادن راهکارهای سابق از جمله همین انقلابات رنگی، چاره‌ی کار را در افزایش و تشدید فشارهای اقتصادی در قالب تحریم‌های امپریالیستی و در پیش گرفتن راه‌برد براندازی دید و از دل این فرآیند بود که معرکه‌ی ۱۴۰۱ سر رسید. باری، تمامی تلاش و میل به بازگشت جامعه‌ی مدنی در طی این سال‌ها، ناشی از همان خروج بوژوایی از مدار امپریالیسم بود و این خروج، زمینه‌ساز جنبشی سر تا پا ارتجاعی برای حضور در آغوش زعیم خود بود. بنابراین از چنین بستری همان لیبرالیسمی می‌تراود که در ساحت جهانی و قبله‌ی آمال آن حاکم است و در رسای آن آواز «برای»^{۱۲} نیز سر می‌دادند.

اما به تبع همان خروج بوژوایی، یک جناح دیگر در بورژوازی ایران سر بر آورد که در مقابل میل به بازگشت می‌ایستاد، یعنی همان اصول‌گرایان که در پیروی از الگوی انباشت نئولیبرالی با نیروهای رقیب‌شان هم‌داستان بودند. این پیروی و پیگیری جناح اصول‌گرا تا آن‌جا پیش رفت که رئیس‌جمهور محبوب رهبر ج.ا.ا، یعنی احمدی‌نژاد، در راستای اجرای سیاست‌های نئولیبرالی هم‌چون حذف یارانه‌ها، خصوصی‌سازی‌ها و ... از سوی صندوق بین‌المللی پول تقدیر شد.

تا بدین‌جای کار فرقی نمی‌کند که سینه‌چاکان پروغرب، افسار جامعه‌ی مدنی را در دست گرفته باشند یا سرسپردگان در گاه جناحی از بورژوازی ملی که خواهان حفظ فاصله با "آمریکای مستکبر و نظام سلطه" هستند. هر دو جامعه‌ی مدنی را در راستای تقویت پایه‌های نظم سرمایه‌دارانه می‌خواهند و جامعه‌ی مدنی در هر حالتی و برای این جناح‌های رقیب نیز، بر فردگرایی، منفعت شخصی، آزادی، حقوق بشر و سایر انگاره‌های لیبرالی مبتنا دارد و هر کدام با سازی متفاوت به دنبال کشاندن طبقه‌ی

^{۱۲} ترانه‌ی "برای" شروین حاجی‌پور؛ این ترانه با تأکید بر "برای اقتصاد دستوری"، ماهیت نیروهای برانداز را نمایان می‌سازد که اقتصاد بازار آزاد را بدون هیچ مانعی، طلب می‌کنند.

کارگر به دنبال خودشان هستند.^{۱۳} یکی آن را حول آزادی‌های فردی و بازگرداندن اعتبار به پاسپورت ایرانی می‌خواهد و آن یکی هم با وعده‌ی بهبود معیشت «مستضعفان»، به دنبال جذب طبقه‌ی کارگر حول گفتمان بورژوازی خودش است. اما بورژوازی همواره نمی‌تواند گفتمانش را مصون نگه دارد و دل به آن خوش کند. برای بورژوازی ایران، این خیزش‌های بی‌پیرایه بود که عدم کفایت گفتمان‌های دموکراسی‌خواهی یا مستضعف‌پروری را دچار آن‌چنان شکافی ساخت که دیگر توان معنابخشی به این خیزش‌ها را نداشت و امکان گنجاندن آن در هیچ کدام از دو سر طیف گفتمان‌های بورژوازی وجود نداشت. حال این تغییر سمت و سوی بورژوازی که در جهت‌گیری جامعه‌ی مدنی نیز انعکاس یافته است، در رویکرد امثال کردستان پالیسی قابل پیگیری است. آن‌ها با نقد «نئولیبرالیسم آمریکایی»، سرمایه‌داری را ا تیررس خارج می‌کنند؛ با تاختن به NGOها، به دنبال نهادمندسازی جامعه‌ی مدنی در راستای حفظ ملزومات انباشت در ایران قدم برمی‌دارند؛ با وادادگی بر سر اصول پرولتری در مسأله‌ی افزایش دست‌مزد کارگران به مانعی در برابر اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی بدل شده‌اند و با رویکرد امنیستی به غزه^{۱۴}، الزام دفاع از آرمان فلسطین برای انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریای خاورمیانه را بی‌جهت می‌سازد.

این کانال نقطه‌ی کانونی خودش را "عدالت" اعلام کرده است. اما این‌جا همان سؤال لنینی را باید پرسید تا بازنده‌ی سفیهانه‌ی نبردهای طبقاتی نشویم: عدالت برای کی؟ و چه عدالتی؟ و پاسخ را نیز بسیار سراسر در همان سرمقاله‌شان می‌توان یافت؛ آن‌جا که حکم واقعیت را این‌گونه می‌نمایانند: «بروز و ظهور نطفه‌هایی از مطالبه‌ی **بازتوزیع** عادلانه‌تر ثروت و قدرت، مشت کم‌زور اما آهنین عدالت بر مطالبات رنگی و پر زرق و برق بود.»^{۱۵} "بازتوزیع عادلانه‌تر"؟ "چه عجب! این دیگر نه دم خروس، بل که گرگی است که توان پوشاندن آن در لباس هیچ می‌شی نیست.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بورژوازی سرمست از «پیروزی» خود بانگ «پایان تاریخ» را سر داد. جذبه‌ی این ندای بورژوازی توانست طیف وسیعی از چپ جهانی و به دنبال آن چپ ایرانی را به درون خود بکشاند. از این‌جا به بعد، چپ نیز، به سیاق لیبرال‌ها، دموکراسی‌خواهی و حقوق بشر‌گرایی را به الگوی سیاست‌ورزی خود بدل ساخت. اما چنین است که دلالت چنین تعابیری و مطالبه‌ی دموکراسی تا سرحدات آن، امپریالیسم دوران را تصدیق و گفتمان‌هایش را تثبیت می‌کند. از طرف دیگر، بورژوازی پس از این که خطر کمونیسم را لاًقل برای مدتی از سر گذرانده بود، به جناح چپ نیز نیاز

^{۱۳} برای توضیح بیش‌تر در خصوص این که هر دو گرایش محور مقاومتی و پروغرب، به دنبال بازآرایی جامعه‌ی مدنی هستند، به متن مهرداد یوسفی مراجعه کنید: «یک بستر و دو گفتمان (درباره‌ی مناظره‌ی علی‌زاده و غنی‌نژاد)»، منتشر شده در فضای مجازی.

^{۱۴} در این خصوص بنگرید به مقاله‌ی «امنیسیم، فلسطین و مبارزه‌ی طبقاتی»، از خالد زهت، منتشر شده در فضای مجازی.

^{۱۵} کانال تلگرامی کردستان پالیسی، سرمقاله. خامنه‌ای نیز در گفته‌هایش در دیدار رضائی مورخ ۱۹ فروردین ۱۴۰۳، عدالت را در برابری استفاده از فرصت‌ها تعریف کرد. گذشته از مثال خنده‌داری که برای مصداق تعریفش زد، این عین تعریف عدالت از سوی لیبرالی چون رالز است. خامنه‌ای دقیقاً در جای درستش نشسته است و تحقیقاً رهبری سیاسی بورژوازی ایران در این زمانه‌ی مشخص را بر عهده دارد و شرایط حیات این طبقه را دارد پیش می‌برد.

داشت تا همین چپ‌ها، به‌مثابه‌ی «مکمل منطقی بورژوازی» به هستی خود ادامه دهند و کمونیسم به قیل و قال این چپ‌های تا مغز استخوان متوهم فروکاسته شود. به همین دلیل است که از تعبیر «چپ لیبرال» برای بیان چپ مؤمن به فانتزی‌های گفتمانی سرمایه استفاده می‌شود؛ چپی که با رو آوردن به «جنبش‌گرایی» و فعالیت بر بستر جامعه‌ی مدنی، به تقویت پایه‌های همان جامعه‌ی مدنی سرگرم است.

باز توزیع عادلانه نیز همان دال لیبرالی است که ضمن ایمان به ابدی بودن مناسبات سرمایه‌دارانه و پایان تاریخ، به دنبال بازتوزیعی^{۱۵} اکنون کمی عادلانه‌تر هستند تا منطق ارزش این وهله‌ی بحرانی را نیز از سر بگذرانند. اما این‌جا با این سؤال مواجه می‌شویم که خود نیروهای عدالت‌خواه از کجا سر بر آورده‌اند؟ دولت ج.ا.ا پس از انقلاب ۵۷، تنها امکان مشخص و سیاسی سرمایه برای حفظ بنیان‌هایش بود از درون کوران مبارزات طبقاتی پیش و پس از انقلاب ۵۷ سربرآورد. با توجه به ماهیت رژیم پهلوی، مبارزات انقلابیون در آن وهله، سمت‌وسویی ضد‌امپریالیستی به خود گرفته بود. این ضرب انقلاب ۵۷ بود که بورژوازی را ناگزیر می‌کرد که برای پاییدن خود، از امپریالیسم آمریکا فاصله بگیرد و هر نیروی که خواهان حضور در مدار و میدان امپریالیستی بود، توان پاسخ‌گویی به خواست توده‌های دخیل در انقلاب یعنی ضدیت با امپریالیسم را نداشت. چنین اضطراری ج.ا.ا را به دولتی مخروج از مدار امپریالیستی بدل کرد و تاریخ ج.ا.ا پس از این خروج، با توجه به درونی بودن دولت نسبت به امپریالیسم، تاریخ نابه‌سامانی‌هایی است که بر بستر این شکاف و خروج بورژوایی شکل گرفته‌اند. بنابراین شکاف ج.ا.ا و امپریالیسم آمریکا بر سازنده‌ی از یک سو خودویژگی‌های ج.ا.ا و از سوی دیگر "رانه و بستر" اپوزیسیون‌ساز خواهان بازگشت به آغوش امپریالیسم است.

بنابراین ج.ا.ا پاسخ سرمایه‌داری به موج انقلاب ۵۷ بود و تنها شکل سیاسی واقعی‌ای بود که سرمایه‌داری پس از انقلاب می‌توانست تحت لوای آن به حیاتش ادامه دهد. به همین دلیل ماهیت سرمایه‌دارانه‌ی ج.ا.ا است که این دولت پس از تثبیت خود^{۱۶}، از همان الگوی انباشت سرمایه در ساحت جهانی پیروی کرد: یعنی نئولیبرالیسم که به تبع همین الگو، خصوصی‌سازی‌ها، سیاست‌های تعدیل ساختاری، مقررات‌زدایی و ... در دستور کار ج.ا.ا قرار گرفت.^{۱۷} اما قبل از خیزش‌های بی‌پیرایه‌ی دی ۹۶ و آبان ۹۸، جنبش استحاله‌گرایی و انقلاب مخملی بر بستر خروج ایران از مدار امپریالیستی شکل گرفته بود. درحالی که

^{۱۵} قابل ذکر است که بورژوازی پس از انقلاب در ایران، ناگزیر از ارائه‌ی امتیازاتی به طبقه‌ی کارگر شد. این امتیازات در نتیجه و به ضرب مبارزات طبقاتی منجر به انقلاب بود. چنین امتیازاتی کم‌ترین تغییری در ماهیت سرمایه‌دارانه‌ی ج.ا.ا، حتی در وهله‌ی سرکار آمدن آن ایجاد نمی‌کند. چنان‌چه پس از تثبیت خود، به شکل تدریجی، بیش‌تر این امتیازات را از طبقه‌ی کارگر گرفت؛ مانند حذف یارانه بر روی کالاهای اساسی، خصوصی‌سازی واحدهای دولتی و اموال عمومی، نئولیبرالیزه کردن خدمات عمومی‌ای چون آموزش و بهداشت، تغییر در قانون کار و ...

^{۱۷} این سیاست‌ها تمامی وجوه زندگی طبقه‌ی کارگر را در بر گرفته است، از جمله در حوزه‌های آموزش و بهداشت. در خصوص تأثیر سیاست‌های سرمایه‌دارانه‌ی نئولیبرالی در زندگی طبقه‌ی کارگر، به‌طور مثال، به متون «سرمایه‌داری، سیاست و مبارزه‌ی طبقاتی معلمان (با اشاره به مدارس غیرانتفاعی شهرستان مریوان)» از پرویز مجیدی و «پرستاران و تضاد کار مزدی-سرمایه» از کیوان معینی که در فضای مجازی منتشر شده‌اند، مراجعه شود.

خیزش‌های بی‌پیرایه، نه بر بستر شکاف ج.ا.ا و امپریالیسم، بل که سرریز شکاف طبقاتی ناشی از خود سازوکارهای سرمایه‌دارانه، علی‌الخصوص سیاست‌های نئولیبرالی پس از تثبیت ج.ا.ا بود. جناح‌های مختلف بورژوازی ایران، ابتدا به ساکن، امکان جذب این خیزش‌ها در بستر گفتگمانی خود را نداشتند. همین مؤلفه‌ی جدید و ترس از بازگشت خیزش‌های بی‌پیرایه در سطحی وسیع‌تر است که بورژوازی را وادار می‌کند گفتگمان "عدالت‌خواهی" و "فسادستیزی" را در پیش گیرد.

عدالت‌خواهان و دولیشان ناگزیر از روی آوردن به چنین گفتگمانی هستند. به همین دلیل است که عدالت‌خواهی‌ای که کردستان پالیسی نیز داعیه‌ی آن را در کردستان دارد، چیزی به غیر از بازتاب تغییر زبان بورژوازی ملی پس از خیزش‌های بی‌پیرایه و بر بستر افول هژمونی نیست و وظیفه‌ی کمونیست‌ها نیز ضدیت و مبارزه با گفتگمان‌های بورژوایی‌ای است که اکنون در بستر فضای سیاسی ایران "عدالت‌خواهی" را به یکی از دال‌های مرکزی خویش بدل کرده‌اند؛ چه نزد گفتگمان‌های چپ باشد و چه راست. این وظیفه‌ایست سیاسی.

نگاه پیش‌گفته در تک‌تک متون این کانال تلگرامی قابل پیگیری است. تلاش کردستان پالیسی، در نقد نئولیبرالیسم، نقد آن به‌مثابه‌ی الگوی انباشت سرمایه در قامت جهانی نیست، بل که با افزودن یک پسوند «آمریکایی» به نئولیبرالیسم، می‌خواهند با چنین شاهکاری، بورژوازی ملی را «معصوم‌تر» از نوع آمریکایی آن نشان دهند و نئولیبرالیسم در ایران را به‌عنوان تمایل و صرف خواست گرایش خواهان بازگشت به مدار امپریالیستی، به مخاطب حقه‌کنند.

از آن‌جایی که تضاد ذاتی سرمایه‌داری است، این شیوه‌ی تولید را بدون بحران نمی‌توان تصور کرد و در مراحل‌ی که بحران‌ها ظاهر می‌شوند، منطق ارزش ناگزیر از روی آوردن به پاسخی برای آن است تا از حرکت بازنايستد. گفتگمان همان سطحی است که می‌تواند سرمایه را برای مدتی از نابودی برهاند؛ اما خود گفتگمان‌های بورژوایی نیز، در وهله‌ی بحران دچار شکاف می‌شوند و امکان پدیدار شدن تضاد بنیادین را مهیا می‌کنند. در چنین شرایطی، سرمایه برای فراروی از بحران، به‌عنوان یک راهکار، به یکی از جناح‌های بورژوازی می‌تازد تا کلیت آن رابطه حفظ شود. اما کلیت چنین رابطه‌ای بر کار مزدی، استثمار انسان از انسان، تولید کالایی و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و به تبع آن، تصاحب خصوصی محصولات تولید استوار است که در وهله‌ی بحران، جناح‌های متفاوت بورژوازی، هیچ یک از این اصول را زیر سؤال نمی‌برند، بل که ضرورت خروج از بحران و حفظ کلیت نظام سرمایه‌داری ایجاب می‌کند که بخشی از بورژوازی، قربانی حفظ این کلیت شود. در وهله‌ی اساسی‌تر، و در صورت ساختاری بودن بحران، بورژوازی به تغییر الگوی انباشت روی می‌آورد تا پاسخی به بحرانش دهد. بنابراین ظهور بحران در سرمایه‌داری، الزاماً به نفی این کلیت نمی‌انجامد و سرمایه همواره امکان ارائه‌ی پاسخ به بحران را دارد. به دنبال بحران بزرگ دهه‌ی ۳۰ میلادی و پس از آن جنگ جهانی دوم، سرمایه به سیاست کینزگرایی روی آورد تا به این صورت بتواند از تبعات بحران‌رهایی یابد. گرچه خود این شیوه‌ی انباشت و نیز هر پاسخ بورژوایی دیگری، امکان رفع بحران را برای همیشه نداشت و

کینزگرایی با بحران‌هایی در خود مواجه بود، اما توانست با تغییر سیاست‌ها در قالب افزایش مزد و بهبود خدمات عمومی و شعار اشتغال کامل و مصرف مکفی، به راهش ادامه دهد؛ با رسیدن بحران دهه‌ی ۷۰ میلادی، امکان پیش‌برد انباشت در قالب این الگو دیگر وجود نداشت و از آنجایی که بحران گرایش نزولی نرخ سود ذاتی سرمایه‌داری است^{۱۸}، با وجود مهیا کردن شرایط برای افزایش تقاضا، کینزگرایی نیز خود دچار بحران گردید تا سرمایه برای تداوم خود، به فکر چاره‌ی دیگری باشد. در چنین بستری بود که نئولیبرالیسم به‌عنوان الگوی انباشت نوین، در پاسخ به بحران کینزگرایی ظاهر شد. از ویژگی‌های این الگوی انباشت جدید، خصوصی‌سازی، کالایی‌سازی هر چه بیش‌تر، مقررات‌زدایی با هدف تسهیل فرآیند انباشت، ترویج فردگرایی و حذف تدریجی خدمات عمومی است. چپ محور مقاومتی و کردستان پالیسی، در نهایت، به بخشی از این ویژگی‌ها و یا نحوه‌ی اجرای آن‌ها (مثلاً در مورد نحوه‌ی خصوصی‌سازی‌ها) می‌تازند و بدون تعلیل و تدلیل و تبیین چرایی و چیستی نئولیبرالیسم، با توجه به ماهیت‌شان، چاره‌ای به جز تبعیت از الگوی‌های جهانی انباشت سرمایه‌دارانه ندارند.

این جیره‌خواران در گاه بورژوازی ملی در متنی تحت عنوان "به بهانه‌ی کمپین‌های جمع‌آوری کمک برای سیل‌زدگان سیستان و بلوچستان"، ماهیت خود را کاملاً نمایان می‌سازند. مخصوصاً در آن بخشی از متن که تعریف آن‌ها از جامعه‌ی مدنی و نقد آن‌ها بر نهادهای مدنی را برجسته می‌سازد. «جریان‌ات مردم‌نهاد از همان مطلع شکل‌گیری، نه به‌مثابه‌ی یک "حائل میان حاکمیت و توده‌های بی‌شکل مردم"، بل که جهت سمت‌وسو بخشیدن به اهداف جریانی خاص، بر پهنه و گستره‌ی سیاست ایران تزریق شدند که در گرماگرم حوادث و رخداد‌های کلان سیاسی، تمایلات بنیادی‌شان را آشکار سازند. نقد جریان‌ات NGO ای که اکنون بر بستر جامعه‌ی کردستان به پخش‌کنندگان خیرات و نذورات تبدیل شده‌اند، نقد یک سبک کار راست‌گرایانه و نقد بخش اعظم سازوکار نئولیبرالیزه کردن بافتار سیاسی و فرهنگی جامعه‌ی ایران است. جایی که هر گونه صف‌بندی رادیکال و فهم کلی و کلان را تبدیل به ابزارکی برای بازتولید مادی وضع مسلط می‌کند و پتانسیل نیروهای عدالت‌گرا و سوسیالیستی را به پای طرح‌های دولت‌های امپریالیستی مهاجم در منطقه و ایجنت‌های داخل‌شان، می‌ریزد.»^{۱۹}

ابتدا به ساکن، نقد آن‌ها نسبت به جایگاه NGOها، نه به قول خودشان یک نقد رادیکال، بل که ناشی از کارکرد ویژه‌ی جامعه‌ی مدنی در وهله‌ی کنونی است. آن‌ها نهاد مدنی را نه لازمه‌ی تثبیت هژمونی سرمایه‌دارانه، بل که نهایتاً مجری سیاست‌های نئولیبرالی می‌دانند. با این ترفند اوج شیادی آن‌ها رو می‌شود. جامعه‌ی مدنی همان سطح رضایت است که منطبق ارزش در کنار سطح قهر، مستظهر به آن است. چپ‌های محور مقاومتی با این کارکرد مشکلی ندارند و مسئله‌ی آن‌ها با کارکرد ویژه‌ی نهاد مدنی یعنی کارکرد براندازانه‌ی آن‌ها در وهله‌ی کنونی چنین نهادهایی است. اوج این نگاه، همان تعریف‌شان از نهاد مدنی

^{۱۸} در این خصوص بنگرید به کتاب‌چه‌ی «دولت و بحران سرمایه‌داری» دیوید یفه، م. برنا، زمستان ۱۳۹۶، منتشره در فضای مجازی.

^{۱۹} کانال تلگرامی کردستان پالیسی، "به بهانه‌ی کمپین‌های جمع‌آوری کمک برای سیل‌زدگان سیستان و بلوچستان".

است: "حائل میان حاکمیت و توده‌های بی‌شکل مردم"؛ که یک تعریف کاملاً لیبرالی و جریان اصلی‌ای است. نهاد مدنی کنونی، مادامی که با سازاکنون ناکوکش، بر طبل براندازی می‌کوبد، برای این ژاژخوایان نهادی قابل نقد است. تمامی تلاش آن‌ها این است که NGO را به کارکرد اصلی آن برگردانند، یعنی همان «چسپ میان حاکمیت و مردم». به همین دلیل است که ایشان را روی دیگر سکه‌ی سیاست بورژوایی می‌نامیم که آن رویش نیز چپ و راست برانداز است.

«جامعه‌ی مدنی ساحت آزادی، برابری، حقوق بشر، لیبرالیسم و سایر انگاره‌های خیالین، ولیکن واقعی، است.»^{۲۰} جامعه‌ی مدنی میانجی‌ای ضروری جهت حفظ و تثبیت هژمونی طبقه‌ی سرمایه‌دار است و به واسطه‌ی این سطح (جامعه‌ی مدنی) است که لیبرالیسم بر سوژکتیویته‌ی کارگران حکم می‌شود. به همین جهت است که کار کمونیست‌ها نه تغییر سمت و سوی جامعه‌ی مدنی و یا استفاده از آن به عنوان بستری برای پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی، بل که شکاف‌اندازی سیاسی در جنبش‌های برآمده از آن و در نهایت لغو و امحایش است.

آن جایی که کردستان پالیسی از "تزریق" «جریانات مردم‌نهاد بر پهنه و گستره‌ی سیاست ایران» سخن می‌راند، یادآور درک ورکرستی از جامعه‌ی مدنی است. نگاه ورکرستی با فرض "نفوذ شبروانه‌ی لیبرالیسم" به درون جنبش کارگری، وظیفه‌ی خود را جلوگیری از این نفوذ می‌داند و از شناخت دقیق جامعه‌ی مدنی و درونی‌بودن لیبرالیسم در جنبش کارگری غافل است. ورکرست‌ها با پنداشت مخروج بودگی طبقه‌ی کارگر از جامعه‌ی مدنی، نتیجه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی را به عنوان مقدمه‌ی جا می‌زدند که چنین تلقی‌ای، آن‌ها را بدل به سدی در راه انکشاف آگاهی طبقاتی می‌کند و در عمل به مانع مبارزه‌ی طبقاتی تبدیل می‌شوند؛ چرا که چنین پنداشتی توان ارایه‌ی وظایف کمونیستی را ماهیتاً از دست می‌دهد.^{۲۱} در این موضوع نیز عدالت‌خواهان با ادعای تزریق نهادهای مدنی به ساحت سیاست ایران، در پی برقرار ساختن جامعه‌ی مدنی آرمانی و آسمانی خود هستند که در آن "همگان" به دور از سودای براندازی، به "گله‌های" تقویت‌کننده‌ی پایه‌های گفتمانی ج.ا.ا بدل شوند. کفایت منطقی ارزش، جامعه‌ی مدنی را باعث می‌شود و عدم کفایت این ساحت نمادین، ضرورت ورود سیاست را. بنابراین جامعه‌ی مدنی ایجاد رضایت‌مندی در میان توده‌های طبقه‌ی کارگر و سایر طبقات می‌کند و پوشاننده‌ی ماهیت طبقاتی جامعه است.

^{۲۰} «ورکرسیسم، الغای سیاست و دژ کارخانه (ضد احاله‌ی ۴)»، پویان صادقی، ص ۲، منتشر شده در فضای مجازی.

^{۲۱} «مباحث نظری ورکرست‌ها در نهایت به «تقلیل مبارزه‌ی طبقاتی به مبارزه‌ی تریدیونیونی و جایگزینی سیاست کمونیستی با سیاست تریدیونیونی» می‌انجامد. در خصوص نقد نگاه ورکرست‌ها به متون زیر مراجعه شود: «لنینیسم علیه ورکرسیسم» از حبیب آلاپوش، «ورکرسیسم، الغای سیاست و دژ کارخانه (ضد احاله‌ی ۴)» از پویان صادقی، «غیاب سیاست کمونیستی و زبان حال خرده‌کاری» از آصف سرمد، «پرولتاریا و مبارزه‌ی طبقاتی: علیه ورکرسیسم» از صمد کامیار، «یک گام به پیش، دو گام به پس» و «ماتریالیسم خام علیه مبارزه‌ی طبقاتی، نقدی دوباره بر ورکرسیسم» هر دو از وحید اسدی، «پدران و پسران» از رستا آسایش و «سبک کار کمونیستی و کلیت (در مقابله با رویکرد ورکرستی)» از علی عسکرزاد. تمامی این مقالات در فضای مجازی منتشر شده‌اند.

با توجه به کارکردهای ساختاری جامعه‌ی مدنی، تلاش‌های مذبوحانه‌ی کردستان پالیسی حول همین مفهوم بیش‌تر نمایان می‌شود. در سرمقاله‌ی این کانال چنین نوشته‌اند: «جیغ و داد به ظاهر آزادی‌خواهانه‌ای که در پس خود بدفهم‌ترین سلطه‌ها را می‌پروراند، مجال بروز و ظهور اساسی‌ترین مطالبات **انسان** هم‌عصر را، به حد غایی کاسته است.»^{۲۲} علاوه بر عدم درک آن‌ها از دموکراسی به‌مثابه دال گفتمانی امپریالیسم آمریکا، تأکید آن‌ها بر "انسان" به جای طبقات، همان یک کاسه کردن کارگر و سرمایه‌دار در بستر "برابری حقوقی" و "آزادی همگان" است. استفاده‌ی آن‌ها از واژه‌هایی عام‌نظیر "انسان" و "مردم" اتفاقی نیست و به‌واسطه‌ی چنین الفاظی، چه باید کرد مورد نظر خود را بیان می‌کنند: «بازار آزاد یعنی آزادی الیگارش‌ها در انباشت سرمایه به هر طریقی، و این **سیاست‌گزاران** هستند که باید به نفع **مردم** در مقابل این جماعت بایستند.»^{۲۳} با ارائه‌ی راهکار سر کار آمدن سیاست‌گزارانی که به نفع مردم باید دست به کار شوند، قصد آن‌ها از استفاده از واژه‌های **مردم** و **انسان** نمایان می‌شود. آن‌ها با به‌کارگیری چنین اصطلاحاتی، مبارزه‌ی طبقاتی را تحریف و به جای آن دوگانه‌های مردم-حاکمیت را جای‌گذاری می‌کنند تا یک حاکمیت مردمی غیرفاسد بر سر کار بیاید و داد مردم را به شکلی یک‌دست از فاسدان بستاند. عدالت‌خواهان امر عام انسان را علم می‌کنند تا امر خاص طبقه را از دید پنهان کنند.

آن‌ها با مشاهده‌ی نتایج افول هژمونیک، ناتوانی «آمریکا» را می‌بینند اما از درک آن به‌مثابه‌ی امپریالیسم، که سرریز منطق ارزش در سیر تکوینش در ساحت گلوبال است، ناتوانند. امپریالیسم یکی از اجزای کلیت است که تحلیل کمونیستی، سنخ‌های متفاوت این جزء، فراز و فرودهایش و نقاط عطف این فراز و فرودها را به‌عنوان بخشی از شاکله‌ی اصلی در کش از وضعیت همواره لحاظ می‌کند. بر بستر افول هژمونیک است که گفتمان‌های بورژوایی دچار شکاف می‌شوند که با این شکاف، امکان کار کمونیستی به حد اعلای خود می‌رسد و امکان انقلاب پرولتری نیز در پیشخوان تاریخ ظاهر می‌شود. اما درک طرفداران محور مقاومت از فرآیند افول، درکی نه از سر تحلیل و هله‌های متفاوت امپریالیسم، بل که به‌مثابه‌ی تضعیف قدرت کشورهای «زورگو» است. در این روایت مبتنی بر "تضعیف قدرت آمریکای زورگو" هیچ امکانی برای مبارزات اعتلایابنده یافت نمی‌شود که هیچ، بل که تحلیلی که این‌گونه به فرآیند افول می‌پردازد، به جای انقلاب، عروج نظم بورژوایی دیگری را یاری می‌رساند.

کردستان پالیسی در مدت فعالیتش به موضوع تعیین حداقل دستمزد نیز پرداخته است که رویکرد آن‌ها در این زمینه نیز، نیاز به بررسی دارد. اهم بحث‌های آن‌ها در خصوص مزد به این صورت است: «دولت که می‌بایست **مدافع حقوق عامه** باشد، در

^{۲۲} کانال تلگرامی کردستان پالیسی، سرمقاله.

^{۲۳} کانال تلگرامی کردستان پالیسی، نتولیرال‌های ایرانی و اقتصادخواننده‌های ...

این جلسات عملاً نقش و کیل مدافع کارفرما را به عهده دارد... و مانعی جدی در برابر تحقق خواست کارگران است»^{۲۴} و در کنار این تعریف از دولت، کارزار مطالبه‌ی حداقل دستمزد ۱۵ میلیون تومانی برای سال ۱۴۰۳ را نیز به اشتراک گذاشته‌اند.

در این خصوص ابتدا لازم است که ماهیت مزد کاویده شود و سپس به تعریف آن‌ها از دولت پرداخته شود.^{۲۵} سرمایه به‌مثابه یک منطق شیء‌واره‌ساز و انتزاع خودگستر، در مسیر حرکت خود، با هدف غلبه بر مقاومت امر بیرونی و غلبه بر تضاد بنیادین این منطق، سطوحی را تکوین می‌دهد. این سطوح که تلاش منطق ارزش برای به تعویق انداختن تضاد درون‌ماندگارش است، ساحت پدیدار نامیده می‌شود. در این سطح است که مزد به‌عنوان قیمت کار نمودار می‌شود و با چنین حیل‌های، ماهیت مزد پوشانده می‌شود و استثمار، که نتیجه‌ی کار اضافی کارگر است، به کلی مستور می‌ماند و این‌گونه نمایانده می‌شود که ارزش کل کار کارگر به او داده شده است. این در حالی است که کار کارگر به دو بخش "کار لازم" و "کار اضافی" تقسیم می‌شود و از آن‌جایی که در سرمایه‌داری، نیروی کار کارگر نیز به کالا تبدیل شده است و ارزش نیروی کار نیز مانند سایر کالاها توسط مقدار کار اجتماعاً لازم برای تولید و بازتولید آن تعیین می‌شود، بنابراین مزد صرفاً آن بخشی از کار کارگر را در بر می‌گیرد که برای بازتولید نیروی کارش به آن نیاز دارد. به این ترتیب مزد، یکی از آن سطوح پدیداری است که رابطه‌ی کار و سرمایه را می‌پوشاند.

حال مسئله‌ی تعیین حداقل دستمزد کارگران ایران، آن‌هم در وضعیتی که بورژوازی ایران فشارهای تحریم‌ها و بحران‌های جهانی وارده را به این کارگران منتقل می‌کند، طبیعتاً مسئله‌ی مهمی برای کمونیست‌هاست. کمونیست‌ها برآن‌اند که بدون دخالت‌ورزی در مبارزه‌ی روزمره‌ی طبقه‌ی کارگر، نایل آمدن به هدف نهایی انقلاب کارگری ناممکن است و لذا تکلیف طبقاتی خود می‌دانند که در هر پیکار روزمره‌ای در نوک پیکانش قرار بگیرند. اما در این دخالت‌گری در پیکار روزمره یک اصل را همواره مدنظر دارند: «مصالحه‌های غیرمأذون و خائنانه‌ای که مجموعاً اپورتونسمی را به وجود می‌آورد که برای پرولتاریای انقلابی و هدفش جنبه‌ای هلاکت‌بار» داشته باشد، را باید تشخیص داد و تمامی مساعی خود را صرف روشن ساختن آن و مبارزه علیه‌اش ساخت.^{۲۶} کمونیست‌ها عاری از دچار شدن در یک منزله‌طلبی جان‌زیبایی، پیکارهای روزمره را پیش می‌برند بدون این که باجی به بورژوازی بر سر اصول سیاسی و منافع کلان و تاریخی طبقه بدهند. هر مداخله در پیکار روزمره اگر به هزینه‌ی سیاسی پرولتاریا پیش برود اپورتونسم محض و خیانت به طبقه است. عدالت‌خواهان از یک‌سو مبارزه‌ی طبقاتی را به مسائل اقتصادی و روزمره فرو می‌کاهند و از سوی دیگر پیش‌برد همین مبارزه را هم به هزینه‌ی سیاسی طبقه کارگر و به

^{۲۴} کانال تلگرامی کردستان پالیسی، نشست شورای عالی کار هم‌چنان بی‌نتیجه.

^{۲۵} برای بحث تفصیلی در این رابطه بنگرید به: مقاله‌ی «پدیدار، ذات و امکان سیاست کمونیستی»، مقدمه‌ی کتاب دولت و بحران سرمایه‌داری، دیوید یفه، منتشر شده در فضای مجازی.

^{۲۶} بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم، لنین، محمد پورهرمزبان، مجموعه‌ی آثار، جلد سوم، نشر فردوس، ۱۳۸۴، ص ۱۷۵۶.

ضرر منافع تاریخی و کلان طبقه انجام می‌دهند. هم‌چنین، وظیفه‌ی کمونیست‌ها، برکشیدن سطح مبارزه‌ی اقتصادی به "طراز سیاست" و نشان دادن عدم کفایت چنین سطحی از مبارزه، یعنی سطح اقتصادی است. کمونیست‌ها آگاه‌ترین عناصر طبقه‌ی کارگر و رهبران سیاسی طبقه در راستای افق تاریخی پرولتاریا، که همانا دیکتاتوری پرولتاریاست، هستند. چنین دست و پا زدن‌هایی از طرف چپ محور مقاومتی، تلاش برای جلوگیری از انکشاف مبارزه‌ی سیاسی راستین طبقه‌ی کارگر است و وظیفه‌ی کمونیست‌ها، نمایاندن وجوه متفاوت تلاش جناح‌های مختلف بورژوازی و ادامه‌شان در درون طبقه کارگر، که همان چپ‌های برانداز و چپ‌های محور مقاومتی باشند، است.

در خصوص دولت نیز تبیین شد که به علت عدم کفایت نمادین منطق ارزش، سیاست ضرورت می‌یابد و از پی آن در سطحی، دولت سرمایه‌دارانه و در سطحی عالی‌تر، امپریالیسم، پدید می‌آید. بنابراین دولت، به مثابه مازاد منطق شکاف‌دار ارزش و در سیر تکوین آن، جهت پایایی منطق ارزش و غلبه بر مقاومت آحاد سرزمینی در برابر فرآیند پرولتریزاسیون و انباشت بدوی، تحقق می‌یابد. لذا چنین انتظاری که دولت، **مدافع حقوق عامه** و امری فراطبقاتی است، تنها از ایدئولوگ‌های بورژوازی بر می‌آید که از قرار معلوم، عدالت‌خواهان کردستان نیز، از همان ایدئولوگ‌های بورژوازی ملی هستند که در رابطه با تعیین حداقل مزد، با نکوهش «دولت انقلابی»، به دنبال تحقق حقوق عامه از جمله مزدبگیران هستند تا مبادا امنیت بورژوازی ملی در مسیر انباشت، با خطر طغیان همین مزدبگیران مواجه شود.

این کانال مطالبی نیز در خصوص مبارزه‌ی فلسطینیان تحت عنوان "از غزه شرم می‌کنم" با هشتگ‌های نسل‌کشی منتشر کرده است که با یک رویکرد امانیستی، با این موضوع مواجهه می‌کند. در این خصوص نیز، نیاز به بیان چپستی مبارزه‌ی فلسطین و دلالت‌های آن و هم‌چنین تعلیل خصومت محض ج.ا.ا با اسرائیل است.

منطق ارزش در سیر حرکت خودش، ناگزیر از تکوین دولت‌ملت‌هاست. تکوین دولت‌ملت‌ها هم‌زمان با تکوین دو فرآیند پرولتریزاسیون و تکامل سوژه‌ی شهروند مبتنی بر جامعه‌ی مدنی است. یهودیان در جوامع غربی، از آن‌جایی که نمونه‌وار ویژگی‌های جامعه‌ی مدنی، مغروق در فردیت و منافع شخصی، بودند، به محض ظهور بحران، به‌عنوان عامل پندارین بحران قلمداد می‌شدند و لذا طرد یهود از ساحت جامعه‌ی مدنی که در زمانه‌ی فاشیسم، خود را به شکل حذف فیزیکی آن‌ها نشان داد، کلید خورد. پس حذف یهود و اساساً مسئله‌ی یهود در جوامع غربی نه به دلیل یهودی بودنشان، بل که، با عبارات مارکس، به دلیل یهودیت خود جامعه‌ی مدنی است.^{۲۷}

^{۲۷} حال این عامل پندارین در شرایط کنونی ایران نیز خود در مواردی نظیر "افغان‌ستیزی" می‌بیند. این رشته سر دراز دارد که کمونیست‌ها درگیری زیادی با آن خواهند داشت و باید خود را برای آن آماده سازند.

در زمانه‌ی امپریالیسم مبتنی بر استعمار نظام‌مند، بریتانیا به دنبال تأسیس "یک خانه‌ی ملی برای مردم یهود" بود. اما پاسخ به مسئله‌ی یهود و تأسیس یک دولت‌ملت تصنعی تنها می‌توانست به‌واسطه‌ی نظمی نوین که مبتنی بر بورژوازی‌های ملی باشد، یعنی توسط امپریالیسم آمریکا، ممکن شود. بنابراین اسرائیل نه به‌عنوان یک دولت‌ملت از جنس سایر دولت‌ملت‌ها، که سیر طبیعی تکوین را پشت سر گذاشته‌اند، بل که موجودیتی تصنعی و طفیلی امپریالیسم آمریکاست. تأسیس رژیم اسرائیل صرفاً در بستر سنخ مشخص امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی‌های ملی قابل درک و تحلیل است. آن‌جا که امپریالیسم مبتنی بر استعمار نظام‌مند، امکان پاسخ به "مسئله‌ی یهود" به شکل خاص و «مسئله‌ی ملی» به شکل عام را نداشت، امپریالیسم آمریکایی با ابتنا بر بورژوازی‌های ملی، بنا به ضرورت‌های انکشاف کاپیتالیسم گلوبال به دفاع از دولت‌ملت‌ها می‌پردازد. لذا پاسخ امپریالیسم نوین به مسئله‌ی یهود، تشکیل یک موجودیت تصنعی بود؛ و از قضا به شکلی نمادین نیز تشکیل این رژیم را می‌توان پایان فرایند جابجایی هژمونیک و سرآغاز قرن آمریکایی دانست: سال ۱۹۴۸. بنابراین چنین موجودیتی مادامی که نظم آمریکایی حاکم است باید بیاید و با چنگ و دندان حفظ شود و تنها آن‌جایی که طلیعه‌ی افول هژمونیک امپریالیسم آمریکا ظاهر می‌شود، امکان پاک کردن آن از خاورمیانه در افق مهیا می‌شود. هم‌چنین حضور اسرائیل و درک آن به‌مثابه دولت استعمارگر، مغفول گذاشتن و ندیدن سنخ امپریالیسم جدید است؛ بنابراین اسرائیل را نمی‌توان یک دولت استعمارگر به‌جای مانده از اعصار قدیم بر تن جهان نو فهمید، بل که این رژیم یک پاسخ نوین از سوی سنخ جدید امپریالیسم در قالب «دولت دموکراتیک» و ساختن دولت‌ملت مستقل به‌مثابه سنگ بنای نظم امپریالیستی آمریکایی است. بنابراین «زایش اسرائیل پاسخی بورژوا-امپریالیستی به مسئله‌ی یهود بود.»^{۲۸}

حال از آن‌جایی که موجودیت اسرائیل نه موجودیتی استعماری و نه دولت‌ملتی از سنخ سایر دولت‌ملت‌های موجود است، لذا مبارزه با آن نیز نه می‌تواند از جنس مبارزه علیه استعمار باشد و نه مبارزه به سبک و سیاق مبارزه‌ی متعارف با سایر دولت‌ملت‌ها؛ بل که مبارزه با اسرائیل مبارزه با طفیلی امپریالیسم است و همین طفیلی‌بودگی، مبارزه‌ی فلسطینیان با آن را واجد دقیقه‌ای ضد‌امپریالیسم آمریکایی می‌کند. بنابراین از آن‌جایی که به لحاظ منطقی، مبارزه با امپریالیسم، وهله‌ای اساسی از مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریاست، مبارزه فلسطینیان، متحد راستین خود را در طبقه‌ی کارگر جهانی می‌یابد. دقیقاً به دلیل همین وهله‌ی ضد‌امپریالیسم آمریکایی در مبارزه فلسطینیان است که این مبارزه با حدت گرفتن مبارزات ضد‌امپریالیستی پرولتری تشدید می‌شود.

^{۲۸} در خصوص مبارزه‌ی فلسطین به دو متن «پرسش اسرائیل» و «مبارزه‌ی فلسطین» از پویان صادقی مراجعه کنید. هر دو متن در فضای مجازی در دسترس می‌باشند.

حال ج.ا.ا نیز به واسطه‌ی خودویژگی‌هایش که ناشی از مخروج بودگی از مدار امپریالیستی است، با اسرائیل که طفیلی امپریالیسم است دچار نوعی تنش می‌شود که این تنش نه از سر ضد‌امپریالیسم بودن ج.ا.ا، بل که یک خصومت محض است و آگاه هستیم که در این نزاع، هیچ امکانی از سوی ج.ا.ا به سمت اعتلا و یا هیچ وهله‌ی ضد امپریالیستی‌ای یافت نمی‌شود. هم‌چنین هم‌سویی اصل پراتیکی کمونیست‌ها در نسبت با اسرائیل، یعنی نابودی این موجودیت، و خصومت محض ج.ا.ا با اسرائیل، هیچ امتیازی به ج.ا.ا نمی‌بخشد و قاعده‌ی کمونیستی نسبت به ج.ا.ا به قوت خود باقی است: «یعنی نفی انقلابی و پرولتری ج.ا.ا و تأسیس دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و پیش‌برد منظر جماهیر سوسیالیستی خاورمیانه»

مسئله‌ی فلسطین در درون نظم آمریکایی، امکان پاسخ گرفتن ندارد و این مسئله، لکن نظم آمریکایی است، اما مسئله‌ی فلسطین می‌تواند در درون سنخ دیگری از امپریالیسم پاسخ بگیرد. بر همین اساس است که اولاً ضدیت ج.ا.ا و نیروهای عدالت‌خواه پیرو آن، نه از سر مبارزه‌ی ضد‌امپریالیستی، بل که در نسبت با خصومت محض ج.ا.ا با اسرائیل است و دوماً تلاش ج.ا.ا در خصوص فلسطین، تلاش برای ارائه‌ی پاسخی بورژوایی در جهان پسا‌آمریکایی است. پس «نتیجه مبارزات فلسطینی‌ها علیه اسرائیل در یک بستر کلان مبارزه‌ی طبقاتی‌ای، که در یک سو جهان‌های بورژوایی کهنه و نو قرار دارند و در سوی دیگر پرولتاریای جهان و منطقه‌ی خاورمیانه قرار دارد، تعیین خواهد شد.»^{۲۹}

بنابراین دفاع امثال کردستان پالیسی از غزه به هیچ‌وجه دارای خصلت ضد‌امپریالیستی نیست و همین نگاه امانیستی آن‌ها تنها تلاشی است برای آماده کردن اذهان حامیان‌شان جهت ارائه‌ی پاسخی بورژوایی به این مبارزه. امانیسم، نگاه سوژه‌ی مؤمن جامعه‌ی مدنی است. در یک طرف نزاع، این سوژه‌شهروند جامعه‌ی مدنی از سر همان امانیسم برای دخترکان حاضر در جشنواره‌ی موسیقی در نزدیکی کیبوتص رعیم اسرائیل اشک می‌ریزد و طرف دیگر آن که طرفداران محور مقاومت‌اند، برای کودکان کشته شده در غزه. آن‌چه آن‌ها را به هم وصل می‌کند، همان غرق شدن دو طرف در جامعه‌ی مدنی و سازوکار سرمایه‌دارانه است.^{۳۰} کمونیست‌ها انسان‌ها را دوست دارند. لیکن خط مشی تحلیلی و موضع‌گیری و چه باید کردی ایشان را انسان‌گرویی به‌قول آلتوسر، ایدئولوژیک بورژوایی، تعیین نمی‌بخشد. یگانه معیار کمونیست‌ها مبارزه‌ی طبقاتی و انکشاف آن است و تنها این معیار است که بر سازنده‌ی پراتیک کمونیست‌هاست.

^{۲۹} «مبارزه‌ی فلسطین»، پویان صادقی، ص ۵، منتشر شده در فضای مجازی.

^{۳۰} در این خصوص بنگرید به مقاله‌ی «امانیسم، فلسطین و مبارزه‌ی طبقاتی»، از خالد زهت، منتشر شده در فضای مجازی.

مؤخره: طرفداران محور مقاومت چه می‌کنند و ما چه باید کنیم؟

چه باید کرد پرولتری، هر چه باشد از میان ترهات سرسپردگان محور مقاومتی و برانداز نمی‌گذرد. پرولتاریا نیازمند سازمان حزبی متشکل خودش است که مبارزه علیه جبهه‌ی سرمایه را به پیش ببرد. در میانه‌ی این مبارزه، بورژوازی با تمام جناح‌هایش، آماج حملات طبقه‌ی کارگر باید باشد؛ چه بورژوازی ملی و چه امپریالیسم.

بر بستر افول هژمونی امپریالیسم آمریکایی و در سیر این روند، جهان معنایی امپریالیسم دچار شکاف می‌شود و به تبع این شکاف گفتمانی، امکان و گرایشاتی در وضعیت تنیده می‌شود. جهان کهنه در چنین وضعیتی بستر گرایش به سمت فاشیسم می‌شود و از آنجایی که سرمایه‌داری بدون امپریالیسم به سمت آنارشی و نابودی سوق می‌یابد و تصور سرمایه‌داری بدون امپریالیسم ممکن نیست، گرایش دیگری به دنبال تحقق سنخی نوین از امپریالیسم رو می‌نهد. علاوه بر این دو گرایش، یک آبرامکان نیز هر چه بیش‌تر نمایان می‌شود: کمونیسم. اما بر خلاف دو گرایش پیشین، هیچ ضرورتی از پیشی‌ای برای این تحقق امکان وجود ندارد و تنها مبارزه‌ی سیاسی و سازمان‌دهی شده‌ی پرولتاریا، امکان بروز آن را مهیا می‌کند.

جهان امپریالیسم نوین، نمی‌تواند تنها بر بستر عوامل اقتصادی شکل گیرد و ساحت گفتمانی و جهان معنایی هم‌طراز نوینی را نیز طلب می‌کند. آن‌چنان که امپریالیسم آمریکایی بر بورژوازی‌های ملی ابتدا داشت، امپریالیسم بعدی نیز از ظواهر چنان پیداست که بر "کانون‌های منطقه‌ای" استوار است تا پویش‌های جغرافیایی کاپیتالیسم گلوبال، نابسندگی‌های سنخ امپریالیسم پیشین و توانش‌های سیاسی-طبقاتی مضمحل در وضعیت را مرتفع سازد. با توجه به خودویژگی‌های ج.ا.ا. و مخروج‌بودگی بورژوایی آن از مدار امپریالیستی، تلاش‌هایش برای شکل‌گیری محور مقاومت در منطقه‌ی خاورمیانه، می‌تواند این محور با سرگردگی ج.ا.ا. را به یکی از کانون‌های منطقه‌ای بدل سازد که میان‌جی امپریالیسم نوین‌اند. بورژوازی ایران نیز به دنبال تشدید عدم امکان بازگشت به مدار امپریالیستی و تعمیق و تسریع فرایند افول هژمونی امپریالیسم آمریکا، دارد رو به اجماع جدیدی می‌آورد که با حفظ فاصله از غرب، توان استفاده از پتانسیل‌های جدید نظیر پیمان شانگهای، بریکس و ... را داشته باشد و دیگر هرچه کم‌تر دل در گرو بازگشت به منظومه‌ی امپریالیسم آمریکایی بگذارد؛ و لذا در چنین وضعیتی و در کنار عواملی از قبیل ایجاد صلح و امنیت منطقه‌ای، حفاظت از امنیت منافع بورژوازی‌های دُول منطقه، واقعیت "از جا در رفتگی" و ناکارآمدی نهادها و ایدئولوژی امپریالیسم آمریکا، لزوم ایجاد یک کانون سیاسی-گفتمانی در منطقه‌ی خاورمیانه در حال نشو و نما است. اساس محور مقاومت و گفتمان محور مقاومت بر این بافتار است که قابل معنادهی ماتریالیستی و طبقاتی است. پس جریان‌های عدالت‌خواه و چپ پرو محور مقاومت نیز بر این زمینه قابل درک و توضیح هستند. بورژوازی به بیان و گفتمانی نو نیازمند است تا بتواند به دنبال شکاف در بیان پیشینش، به بازآرایی خودش پردازد و تنها در صورت موفقیت در ارائه‌ی این بیان و گفتمان جدید، امکان هژمون شدن را می‌یابد. بنابراین هم‌چنان که کمونیست‌ها ناگزیرند به گرایش‌های سرنگونی طلب که خواهان

بازگشت به مدار امپریالیستی هستند بتازند، باید که روی دیگر سکه، یعنی گرایش‌های طرفدار برقراری و بازآرایی هژمونی بورژوازی، که در وضعیت کنونی ایران همان نیروهای محور مقاومت هستند، نیز آماج ایشان باشد.

پیش‌روی‌های محور مقاومت در منطقه، امکانی را برایش فراهم کرده که بتواند طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی کارگر را بیش‌تر به درون حوزه‌ی گفتگمانی خود وارد کند. بنابراین با نزدیک‌تر شدن افول هژمونی امپریالیسم به سرحدات خودش، رانه‌ی بازگشت به سمت مدار، روز به روز بیش‌تر کارایی‌اش را از دست می‌دهد و در عوض امکان برآمد و نیرو گرفتن امپریالیسم نوین، و محور مقاومت به‌عنوان یکی از کانون‌های منطقه‌ای میان‌جی این امپریالیسم، بیش‌تر می‌شود. اگرچه تحلیل رفتن افق بازگشت به مدار، امکان بیش‌تری به پدیدار شدن هرچه بیش‌تر افق کمونیستی می‌دهد و با رنگ باختن شکاف بر سازنده‌ی ج.ا.ا و امپریالیسم آمریکا، امکان تعیین‌کنندگی سیاسی بیش‌تری برای تضاد کار مزدی و سرمایه‌مها می‌شود، اما تحقق این امکان در گرو مبارزه‌ی هم‌زمان با مؤمنان به نظم امپریالیستی آمریکایی، فاشیسم در کمین و هم‌چنین سرسپردگان به آستان بورژوازی ملی و امپریالیسم نوین است. با مشخص شدن ماهیت و خاستگاه گفتگمان‌های عدالت‌طلبی و فسادستیزی، وظیفه‌ی کمونیست‌ها نیز به تبع آن، ضدیت و مبارزه با این گفتگمان‌ها و عقبه‌ی آن‌هاست.

نیروهای طرفدار محور مقاومت، می‌توانند طیف‌های متفاوتی، از چپ تا راست، را در برگیرند و درون خود جذب کنند. با کم‌رنگ شدن گرایش متمایل به بازگشت به مدار امپریالیستی، دوگانه‌ی اصلاح‌طلب-اصول‌گرا بلا موضوع می‌شود و از این به بعد بیش‌تر شاهد حضور جناح‌های متفاوت محور مقاومت خواهیم بود و دوگانه‌ی اصول‌گرای سنتی و محور مقاومتی مدرن و یا گرایش‌هایی مانند عدالت‌طلبی، بیش‌تر از قبل در فضای سیاسی ایران ظاهر می‌شوند و در این میان از آن‌جایی که آکسیوم‌های اصول‌گرایان سنتی مولود وضعیت استیلای جهان آمریکایی‌ست و لذا عقب‌تر از وضعیت‌اند، لذا بخت عدالت‌طلبان و نواصول‌گرایان و محور مقاومتی‌های مدرن بیش‌تر می‌شود. انتخابات اخیر مجلس نیز، عقب‌رانده شدن اصول‌گرایان، پیشین را نمایان ساخت.

اگر کم‌رنگ شدن رانه‌ی بازگشت به مدار، امکان بیش‌تری به استقرار بر پایگاه تضاد کار و سرمایه را می‌دهد، طیف‌بندی‌های جدید گفتگمان محور مقاومتی نظیر عدالت‌طلبی، حفظ امنیت ملی و چپ مؤمن به نظم سرمایه‌دارانه‌ی ج.ا.ا، می‌توانند در صورت نبود نیروی کمونیستی، با سوار شدن بر موج مطالبات کارگران، به بیان آن‌ها بدل شوند. چنان‌چه علی‌علیزاده، پیگیرتر از هر ورکرستی به دنبال تأسیس سندیکاهای کارگری است و عدالت‌خواهان نیز با راه‌اندازی کمپین‌هایی، مطالبات روزمره‌ی کارگران را «نمایندگی» می‌کنند. پس محور مقاومت نیز دارای یک گفتگمان یک‌دست و منسجم نیست، بل که در میان آنان نیز نزاعی بر سر بیان جدید بورژوازی در گرفته که می‌تواند جناح‌های چپ و راست را در خود گیرد. اگر عدالت‌خواهی و فسادستیزی، زبان و بیان جدید بورژوازی ایران پس از خیزش‌های بی‌پیرایه است، امنیت و صلح در سطح منطقه نیز، دغدغه و

نیاز اصلی بورژوازی‌های پراکنده در سایر کشورها مانند عراق، سوریه و ... در نتیجه‌ی حملات امپریالیسم در منطقه است. بنابراین آن گفتمانی می‌تواند هژمون شود که نیازهای بورژوازی در ایران و هم‌چنین در منطقه را پاسخ گوید. این وضعیت جدید، بیش از پیش ما را ناگزیر از مبارزه‌ی سیاسی با کلیت سرمایه‌داری می‌کند و چنین مبارزه‌ای تنها به واسطه‌ی حزب به‌مثابه نقطه‌ی فرازین آگاهی پرولتاریا و تجسد ثقل سیاسی طبقاتی ممکن می‌شود.

«اگر "عدالت‌خواهی" مضامین اجتماعی را از زمین به سوی آسمان می‌راندشان، کمونیست‌ها به زمین می‌کشاندشان؛ اگر "عدالت‌خواهی" علیه تجمل‌بالایی‌ها غرولند می‌کند، کمونیست‌ها از فرآیند خودفرمان‌انباشت توسط بالایی‌ها سخن می‌رانند؛ اگر "عدالت‌خواهی" "اقتشار" را علم می‌کند، کمونیست‌ها از "طبقه" حرف می‌زنند. اگر "عدالت‌خواهی" دم از میراث ۵۷ می‌زند، کمونیست‌ها از مبارزه‌ی طبقاتی نوین می‌گویند؛ اگر "عدالت‌خواهی" از "آمریکا" دم می‌زند، کمونیست‌ها امپریالیسم را مطرح می‌کنند؛ اگر "عدالت‌خواهی" ادای صدای بی‌چیزان بودن را در می‌آورد، کمونیسم پرچم آنان باید بشود؛ اگر "عدالت‌خواهی" مسخ طبقات پایین دست است، کمونیسم توان دست‌این طبقات است؛ اگر "عدالت‌خواهی" کل سرمایه‌داری را می‌خواهد فرو بکاهد به طمع و آز افراد، کمونیسم شناخت و آگاهی از فرآیند و منطق ارزش و سرمایه را دم‌به‌دم می‌پراکند.»^{۳۱}

اردیبهشت ۱۴۰۳

^{۳۱} ضد احاله؛ (علیه التقاط و نیز عدالت‌خواهی)، پویان صادقی، ص ۱۰، منتشر شده در فضای مجازی.